

یک اپ برای زندگی



روزی یکی از علمای دین که می‌خواست اعتقادات عیسی را امتحان کند از او پرسید استاد انسان چه باید بکند تا حیات جاودانی را بدست بیاورد؟ عیسی به او گفت در کتاب تورات در این باره چه نوشته شده است؟ جواب داد نوشته شده که خداوند خدای خود را با تمام جان با تمام قوت و با تمام فکر دست بدار. همسایه ات را نیز دوست بدار همانقدر که خود را دوست می‌داری! عیسی فرمود بسیار خوب تو نیز چنین کن تا حیات جاودانی داشته باشی. اما او چون می‌خواست سؤال خود را موجه و بجا جلوه دهد باز پرسید. خوب همسایه

من کیست؟ عیسی در جواب داستانی تعریف کرد و فرمود یک یهودی از اورشلیم به شهر اریحا می‌رفت. در راه بدست راهزنان افتاد. ایشان لباس و پول او را گرفتند و او را کتک زده نیمه جان کنار جاده انداختند و رفتند. از قضا کاهنی یهودی از آنجا می‌گذشت. وقتی او را کنار جاده افتاده دید راه خود را کج کرد و از سمت دیگر جاده رد شد. سپس یکی از خادمان خانه خدا از راه رسید و نگاهی به او کرد. اما او نیز راه خود را در پیش گرفت و رفت. آنگاه یک سامری از راه رسید وقتی آن مجروح را دید دلش به حال او سوخت نزدیک رفت و کنارش نشست زخم‌هایش را شست و مرهم مالید و بست. سپس او را بر الاغ خود سوار کرد و به مهمانخانه ای برد و از او مراقبت نمود. روز بعد هنگامی که آنجا را ترک می‌کرد مقداری پول به صاحب مهمانخانه داد و گفت از این شخص مراقبت کن و اگر بیشتر از این خرج کنی وقتی برگشتم پرداخت خواهم کرد! حال به نظر تو کدامیک از این سه نفر همسایه آن مرد بیچاره بود؟ جواب داد آنکه به او ترحم نمود و کمکش کرد. عیسی فرمود تو نیز چنین کن!

در توضیح موعظه ای امروز ما!

کسی که امروزه می‌خواهد تلفن بزند باید انتظار یک داستان خسته‌کننده باشد و یک داستان چشم‌گین را باید محاسبه کند. قبل از اینکه بتوانی تلفن بزنی اجازه دارید بین 800 تلفن متفاوت یکی را پیدا کنید که بیشتر به کار شما بیاید. حالا وقتی تلفن مورد علاقه‌ات را پیدا کردی میتوانی بین 250 تلفن موجود یکی که خیلی برای تو ضروری است را انتخاب کنی. همین که تلفن را انتخاب کردی حالا باید بین 800,000 اپ یکی را انتخاب کنی که بیشتر با تلفن جدید شما کارای داشته باشد البته تو می‌توانی با هر کدام از این اپ ها هزاران چیز چیز متفاوت نگاه کنی ذخیره کنی و از قبیل این چیزهای که در برنامه‌ها نهاده شده است. ولی تو می‌توانی طوری دیگر انتخاب کنی. تو می‌توانی خود را از همه ی این استرس ها رها کنی و یک تلفن ساده که برای تلفن زدن کاربرد دارد را خریداری کنی برای همان چیزی که اختراع شده است!

بین ما انسان‌ها و تلفن شباهت‌های زیادی وجود دارد. ما انسان‌ها جهان را در دنیای واقعی بمانند یک اپ ساخته‌ایم که از بین خیلی چیزها موجود می‌توانیم انتخاب کنیم. ولی ما نیایستی این سؤالی که چرا تلفن اختراع شده را در مورد انسان‌ها پرسیم. چرا باید انسان‌ها به وجود آمده اند؟ مردم فریسی اینطور به نظر می‌رسد که او می‌داند ما از طرف خدا آمده‌ایم و دوباره بسوی او هم باز میگردیم به همین خاطر او از عیسی می‌پرسد چکار کنم تا حیات جاویدان را به دست آورم؟ و عیسی خلاصه جواب می‌دهد. برای ما انسان‌ها دو چیز

وجود دارند که مهم هستند. اگر این دو چیز را در زندگی امروزی ما بخواهیم ترجمه کنیم این است که ما انسان‌ها به دو اپ نیاز داریم. اولی تو باید سرو و خدای خود را با تمام وجود و از ته قلبت بیشتر از تمام چیزهای دیگر دوست بداری..... همه چیز از اوست. واز او هم مهمترین فرمان‌ها گفته شده است ... و باید تو هم نوع خود را دوست بداری به همان اندازه‌ای که خود را دوست داری. چیزهای که مسیح می‌فرماید دارای مناسبترین گفته‌ها است که ما در زندگی لازم داریم. انسان‌های زیادی وجود دارند که در مقابل چیزهای موجود در شگفتی هستند. حالا در این میان باید پرسید ما چه چیز دیگری را کم داریم. در اینجا ما بنیاد و مفهوم را در واقعاً کم داریم. در واقعاً چیزهای که ما کم داریم مهمتر از بقیه چیزهای دیگر است. به همین خاطر هم بارها ما به راه اشتباه قدم می‌گذاریم..... مثلاً حتی جنسیتی که خداوند به ما داده است را میتوانیم به سادگی رد کنیم. امروزه من می‌توانم خود انتخاب کنم که مثلاً می‌خواهم مرد یا زن یا هیچ یک از کدام باشم. امروزه من اگر بخواهم یک همسر انتخاب کنم به پیچیدگی‌های مختلفی بر می‌خورم. چطور با چه کسی چند مدت و با چند همسر دیگر .. و از این قبیل سوالات پیش می‌آید. انتخاب‌هایی که به ما داده می‌شود را مورد بحث قرار می‌دهیم. انتخاب‌های متفاوتی که برای ما موجود است کمکی به زندگی ما نمی‌کند بلکه باعث ضرر و زیان به آبروی ما می‌باشد. و با این کارها ما مهمترین چیزها که عشق به خداوند است را لگدمال می‌کنیم. همانطور که یک تلفن برای تلفن زدن اختراع شده است انسان‌ها هم برای این خلق شده که برای خدا زندگی کنند و تا ابدیت در کنار او باشند. انسان‌ها برای این خلق نشده‌اند که از بین میلیون‌ها انتخاب یکی را برگزینند که بیشتر به او نزدیک است. ما آفریده‌ای خداوند بزرگ هستیم به همین سبب مفهوم و نزدیکی و شباهت خدا را باید در او جستجو کنیم. چیزهای دیگر از جمله رنگ پوست صورت پول شغل ... واقعاً در مقابل این سؤال بی‌ارزشتر هستند. در مقابل خداوند من چطور انسانی هستم؟ اصل و بنیاد همین است و از همین بنیاد و اصل دو اصل قرار گرفته‌اند. عشق به هم‌نوع و به همین خاطر هم او این مثل را به شاگردانش تعلیم داد.

لوکاس در مورد آن فریسی می‌فرماید که او می‌خواست خود را توجیح کند. من می‌توانم این را تصور کنم که چطور با حالتی گستاخانه او ادامه داد و می‌پرسد حالا همسایه‌ای من کیست؟ زمانی که آن شخص این سؤال را پرسید مسیح فهمید که حالا آن فریسی فقط کسانی که قوم اسرائیل هستند را همسایه‌ای خود می‌خواند. زیرا در کتاب قانون نوشته شده بود که مثلاً کجا باید دیگر نصبت به همسایه‌ای خود مَحبت نوری و سوال‌های دیگر مثلاً آیا مهاجران یا کسانی که فراری هستند می‌توانند همسایه‌ای تو باشند ... در واقع سؤال این فریسی خیلی زیرکانه بود چون این سؤال در میان مردم سؤال پیچیده‌ای بود. حالا من این سؤال را از خود می‌پرسم مرز این کار کجاست؟ کجا مَحبت می‌تواند تمامی یابد و تا چه حدی می‌توان مَحبت کرد؟ در کجا دیگر باید این کار را قطع کرد؟ همسایه‌ای من کیست؟ و مسیح داستان مرد سامری بخشنده را تعریف می‌کند. این داستان داستانی بود که آن روزگاران خیلی پیش می‌آمد. شخصی محتاج کمک است. دو نفر او را می‌بینند ولی ساده از کنار او می‌گذرند. سومی کاری انجام می‌دهد که کسی انتظار آن را از او نداشت و حتی آن شخص را نجات می‌دهد. و او این داستان را با یک سؤال به اتمام می‌رساند. سوالی که ما هم بارها از خود پرسیده ایم کجا باید دیگر دست از مَحبت کشید؟ سوال مسیح این نبود که مرز مَحبت کجا است بلکه او از کسانی که نیازمند هستند را مورد بحث قرار داد. از کجا مَحبت شروع می‌شود؟ موضوع این نیست که چقدر و چند مدت باید کمک کرد! سؤال این است که انسان‌ها در موقع نیاز به چه چیزهای نیازمند هستند؟ دو نفر اولی نیاز آن شخص را دیدند و فهمیدند که چه چیزی آن مرد نیاز دارد ولی گذشتند. سومی نیاز آن شخص را از درون قلب احساس کرد و همه چیز خود را رها می‌کند تا به آن شخص نیازمند کمک کند. و از این طریق هم مشخص شد که واقعاً کدام یک همسایه‌ای واقعی آن مرد بودند! و از همین رو مسیح به آن فریسی و ما می‌گوید تو نیز چنین کن! حالا اینطور نیست که من بگویم پشت یک میز اداری چطور می‌توانم مَحبت کنم ... بلکه این روشن است در حالی که استرس کاری داری ... با این وجود به هم‌نوع خود مَحبت کن. آیا می‌توانی ببینی که کجا خطر غارتگران زیاد

است؟ آیا جرعت داری در مواقع نیاز کاری انجام دهید؟ اینجا مهم همان اصل و اساس است. و گفته شده است این کار را انجام بده تا زنده بمانی! پس اینجا از اساس صحبت می‌شود. اینجا از مرگ و زندگی صحبت می‌شود. اینجا حرف از خالق آفرینش جهان است که ما هم جزی از آفرینش او هستیم. در واقعاً زندگی واقعی در ایمان به خداوند نمایان می‌شود. پس ما نباید فقط ببینیم و نگاه کنیم بلکه اینجا همه چیز روشن است و باید در کنار دیدن کمک هم کرد. هنوز هم بین غارتگران خطر مرگ و زندگی وجود دارد. آیا می‌توانی آن‌ها را بین انسان‌ها ببینی؟ آیا در مواقع ضروری می‌توانی کاری انجام بدهی؟ این مثل را مسیح به مانند یک آپ به ما می‌دهد تا که بتوانیم با این زندگی کنیم. عشق به خدا و عشق به هم‌نوع و از این طریق می‌توانیم بفهمیم که چه چیزهای جزی از این نیست. فرمان عشق به خداوند و عشق به هم‌نوع همه جا به مانند یک ژاکتی کهنه در هر گوشه و کناری وجود دارد. و این را هم در زندگی خود می‌توانیم ببینیم که ژاکت محبتی که در تن دارم پر از سوراخ و پارگی است. و در هنگام روز همگان می‌توانند ببینند و به چشم می‌آید. و مشخص می‌شود که من کی و کجا ضد فرمانها و کارهای خداوند بوده‌ام. نباید ما در زمانی که خون‌سردیم بیایم و کارهای خود را بشماریم....

آن مرد سامری بخشنده این کار را نکرد. او کارهای خوب خود را نشمارد و او تا جای که لازم و ضروری بود کمک کرد. و چون او یک سامری بود مسول این کارها نبود. البته نتها مسول این کارها نبود بلکه از دید یهودیان او یک دوشمن بود. عشق و محبت این مرد سامری نتها نشان داد که عشق و محبت مرزی ندارد بلکه نشان داد که حتی یک دشمن هم می‌تواند محبت برزد! او می‌توانست بجای اینکه او را نجات دهد حتی او را بکشد چون یک دشمن بود. عیسی با گفتن این داستان نشان داد که او ما را دوست دارد در حالی که ما دشمن او بودیم. بله او عشق بی مرزی را برای ما نمایان می‌کند و این عشق بی مرز را به ما هم هدیه می‌دهد. مسیح برای ما هم بمانند آن مرد سامری بخشنده است. مسیح برای ما همان هم‌نوع و همسایه شد. و بدون او این داستان دارای پیچیدگیهای بی پایان خواهد بود. بدون مسیح من نمیتوانم این خوبیها را در خود بیابم. و آنجای که من مسیح را ببینم درک می‌کنم که من خود به تنهای انسانی سرد ناتوان هستم و به عشق و محبت مسیح نیاز دارم....

خدای مقدس من می‌خواهم که از درون قلبم تو را دوست بدارم و همسایه و هم‌نوع خود را به مانند خودم دوست بدارم و این محبت و عشق را در درون من باقی بزار که بتوانم با آن زندگی کنم. از طریق عیسی مسیح این هدیه را به ما بده که هر روز با او بتوانیم باشیم و در قدرت و جلال او زندگی کنیم

امین